

جنبشهای ایرانیان در زمان بنی عباس (۲)

دکتر پرویز رجبی *

که بیشتر نحله‌های این دوره به گونه‌ای گوشه چشمی به مزدکیسم داشته‌اند در نامیدن این نحله‌ها نیز وسواس چندانی به کار نمی‌رفت. از این روی با کمی تساهل هواداران احزاب گوناگون را بیشتر سپیدجامه یا خرم‌دین می‌پنداشتند و، بالعکس، این دو را نیز به نامهای دیگر می‌آوردند. جالب است که در همین روزگار، افشین در جلسه‌ی محاکمه خود از کتاب مزدک (مزدک‌نامه^۱) به گونه‌ای سخن می‌راند که گویی یکی از شناخته‌ترین کتابهای آن روزگار است.^۲

اما اوج‌گیری قدرت خرم‌دینان را باید ناشی از بحران اختلاف‌های امین و مأمون دانست که برای مدتی دربار عباسی را کلافه کرده بود. در حقیقت، تقسیم امپراتوری عظیم عباسی

چکیده: مقاله «جنبشهای ایرانیان در زمان بنی عباس» به بررسی مهمترین جنبشهایی که ایرانیان در برپایی آنان در دوره بنی عباس دخیل بودند، می‌پردازد. در بخش دوم این مقاله، جنبشهای «خرم‌دینان و بابک خرم‌دین»، «شورش مازیار»، بررسی می‌شوند. در ذیل هر عنوان نویسنده به احوال و افکار رهبر جنبش و ظهور اجتماعی-تاریخی آن می‌پردازد. در این مقاله، به ویژه بر نقش ایرانیان شیعه در جنبشهای تاریخی تأکید شده است.

کلیدواژه: جنبشهای ایرانی، مخالفان بنی عباس، خرم‌دینان، بابک خرم‌دین، شورش مازیار، جنبشهای شیعی.

خرم‌دینان و بابک خرم‌دین

در حالی که بابک خود از میان خرم‌دینان برخاسته است و یا آرمان خود را در چارچوب آرمان خرم‌دینان تعریف کرده است، معمولاً در تاریخ، هواداران نهضت خرم‌دینی با بابک خرم‌دین مترادف هستند، که حدود ۲۰ سال بغداد را با خود مشغول داشته بود و دامنه حمایت‌هایی که از این نهضت می‌شد گاهی در شمال غربی ایران به قلمرو بیزانس نیز کشیده می‌شد و می‌توانست مزاحمت‌هایی جدی برای دستگاه خلافت فراهم آورد.

هواداران این مرام، که باید از بازماندگان مزدکیسم باشند، با اینکه به نامهای گوناگونی یاد شده‌اند، در هاله‌ای از جهان‌بینی مزدک پیش خود را به نمایش گذاشته‌اند. از آنجا

* دکتر پرویز رجبی، اسلام‌شناس و ایران‌شناس برجسته، استاد بازنشسته دانشگاههای اصفهان و شهید بهشتی در ایران و گوتینگن و مارلبورگ در خارج از ایران و سردبیر سابق ماهنامه فردای ایران. ایشان عهده‌دار مسئولیت بخش ایران‌شناسی چندین مؤسسه معتبر از جمله «مرکز تحقیقات ایران‌شناسی» در دانشگاه ملی سابق و «دایره‌المعارف بزرگ اسلامی» بوده‌اند. از جمله تألیفات ایشان است: *هزاره‌های گذشته* (۵ جلد)، *سده‌های گذشته* (۱۰ جلد، در دست انتشار)، *دشنه و سیب گذشته* (۱۳۶۹)، *ماهی قرمز و حوض همسایه* (۱۳۵۷) و مجموعه داستان شهر ما (۱۳۵۲).

۱. ظاهراً مزدک نامه کتابی بوده به شکل افسانه و مانند کلیله و دمنه یا داستانهایی با مضامین ادبی و اخلاقی تدوین شده بوده است و در میان دانشمندان اسلامی و طبقه دیربان شهرتی به سزا داشته است. مزدک نامه هم از کتابهایی بود، که ابن مقفع به عربی ترجمه کرده و ابان بن عبدالحمید لاحق آن را به نظم درآورده بوده است. نویسندگان زیادی در دوره اسلامی اشاره به این کتاب داشته‌اند و از آن استفاده کرده‌اند. (محمدی ملایری، *فرهنگ ایرانی پیش از اسلام و آثار آن در تمدن اسلامی و ادبیات عربی*، چاپ سوم، ۱۳۷۴: ۱۹۲).

۲. نک: پایین‌تر.

کوزه روغن به دوش، دوره‌گردی می‌کرد. ادامه داستان، صرف نظر از راست و دروغ آن، بیشتر از نظر تاریخ سیاسی و تاریخ زدوخوردهای این دوره برای آشنایی با تاریخ ایران کاربرد دارد. بابک ۱۸ ساله می‌شود. در این هنگام در کوهستان بَد، در میان آذربایجان و اران، دو مرد نیرومند و زبردست و پرخواسته می‌بودند، که بر سر ریاست بر خرمیان با هم در ستیز بودند. یکی به نام جاویدان پسر سهرک و دیگری به کنیه ابوعمران.

جاویدان استاد بابک بود.^۳ داستان این‌گونه است که یک بار جاویدان با دو هزار گوسفند به زنجان رفت و گوسفندان خود را فروخت و به هنگام بازگشت در روستای بابک گرفتار برف شد و از دهبان منزلی درخواست کرد. دهبان نیز به سببی نامعلوم برای تحقیر جاویدان، او را به خانه مادر بابک برد که زنی فقیر بود. تنها کاری که از دست زن بی‌نوا برآمد افروختن آتش بود. بابک به چارپایان پرداخت و جاویدان در گفت‌وگویی با او دریافت، با اینکه روزگار تبهی دارد، «بسیار زیرک و ناپاک و با شهامت است». پس او را به استخدام خود درآورد و قرار شد که ۵۰ درهم برای مادرش بفرستد.

پس از چندی میان ابوعمران و جاویدان جنگ برخاست. ابوعمران در دم کشته شد، اما جاویدان از زخمی که برداشته بود پس از سه روز درگذشت. پس از مرگ جاویدان زن او به بابک گفت: تو را با پیروان جاویدان در یک جا گرد می‌آورم و آن‌گاه می‌گویم که جاویدان پیش از مرگ به من گفت که او آن شب می‌میرد و روح او از کالبدش جدا

۳. ابن‌ثیر در گزارش وقایع سال ۲۰۱ هجری می‌نویسد، که بابک جاویدانیه، از یاران نزدیک جاویدان پسر سهل (شهرک) صاحب بَد، مدعی شد که روح جاویدان در او حلول کرده است و به هرزگی و فساد پرداخت. در زمان ابن‌ثیر، پس از چندین قرن تبلیغی یک سویه دربارهٔ مزدکیان و خرم‌دینان، دیگر هیچ مورخی تردید نداشت که بابک مردی هرزه بوده است. کمی بعد از ابن‌ثیر، در سال ۲۳۰ هجری، مستوفی (تاریخ‌نویس)، هم بدون نگرانی می‌نویسد که با دشنام از او یاد کند: «در آذربایجان بابک خرم‌دین لعنه‌الله‌علیه دعوت مزدکی آشکارا کرد، مأمون محمدبن‌حمید طوسی را به جنگ او برستاد. بابک او را بکشت و کار بابک قوت گرفت». و بعد مستوفی (ص ۳۱۵ به بعد) هم نوشته گزارشگران پیش از خود را بی‌درنگ می‌پذیرد. او می‌نویسد که بابک همهٔ آذربایجان و ارمنستان و بخشی از عراق را به دست آورد، اما در جنگی شدید که ۴۰۰۰۰ نفر از نیروهای او کشته شدند و خود او اسیر سردار المعتمم شد و پس از این که دست و پایش بریدند برادرش کردند. یکی از اسیران خرمی در پاسخ خلیفه که پرسیده بود او چند نفر را کشته است، گفته بود: «ما ده جلا بدویم، من زیادت از ۲۰۰۰۰ کشته‌ام، از آن دیگران نمی‌دانم و عدد مقتولان حروب خدای تعالی داند». مستوفی از خود نمی‌پرسد که چگونه و در کدام موقعت و در کجا ده جلا می‌توانست حدود ۲۰۰ هزار نفر را لا‌بدرگردن بزنند!

به حکومت‌های شرقی و غربی با فرمانداری امین و مأمون، ایرانیان و عربها را رسماً رودرروی هم قرار داده بود. کشمکشهای میان دو برادر، در هر حال، به نفع ایرانیان بود. با سرگرمی، فرمانداران، از سوئی، فضای مناسب برای رشد نهضت‌های فرهنگی و مذهبی فراهم می‌آمد و، از سوی دیگر، این اقبال وجود داشت که مأمون که مادرش ایرانی بود، با کمک ایرانیها به قدرت اصلی تبدیل شود و حکومت دیوانی همچنان در دست ایرانیان بماند.

مأمون، که از سال ۱۹۲ هجری با پدر خود هارون-الرشید به خراسان آمده بود، تا سال ۲۰۲ در ایران ماند. در این مدت وزیر ایرانی او، فضل بن سهل، کارهای دیوانی شرق خلافت را در دست داشت.

مقدسی (۱۸۹۹-۱۹۱۹: ۱۴۳/۱) در سال ۳۵۵ هجری خرمیان را مانند همهٔ هواداران فرقه‌های مزدایی یاوه‌گویی می‌داند که خود را پشت پردهٔ اسلام پنهان می‌کنند. همین مؤلف در جای دیگر کتاب خود (۲۴/۲) می‌گوید که مزدانیان چند فرقه‌اند: لغیریه، به آفریده و خرمیه ...

ابن ندیم (۱۳۸۱: ۶۱۰) خرمیان را دو گروه می‌داند: اول آنها که نامشان محمره بود و در پیرامون کوه‌های میان آذربایجان و ارمنستان، در شهرستان دیلم، همدان، دینور و همچنین میان اصفهان و اهواز پراکنده بودند و مجوس؛ و دوم آنان که رهبرشان بابک بود که ادعای خدایی می‌کرد و در مذهبش کشتن و ربودن و تصرف اموال و بریدن گوش و بینی دیگران روا بود! البته ظاهراً بابک رئیس وقت خرمیان بوده است. پیدا نیست که مردی مانند ابن ندیم که در *الفهرست شیفتهٔ دانش و اندیشه دیده می‌شود*، چگونه می‌تواند آراء یک حزب بزرگ سیاسی را که برای مدتی طولانی هواداران زیادی را در پیرامون خود گردآورده بود، کشتن و ربودن و تصرف اموال و بریدن گوش و بینی دیگران بداند و آن را بی‌هیچ تردیدی در نادرست بودنش، در کتاب خود که شاید نخستین دائرةالمعارف فرهنگی جهان است ثبت کند.

نظریات مردی که ابن‌ندیم او را به تصویر می‌کشد، هرگز نمی‌توانسته است آتی باشد که او می‌گوید. ابن‌ندیم (همان، ۶۱۰ به بعد) از قول واقدبن‌عمروتمیمی، که اخبار مربوط به بابک را جمع کرده بوده است، سخن را چنین آغاز می‌کند: پدر بابک مردی روغن فروش از مداین بود که به آذربایجان آمد و در دهکدهٔ بلال آباد در پیرامون میمد اقامت گزید. او در اینجا،

راویان شفاهی روزگاران ادب شفاهی به صدور شناسنامه برای رویدادها و جفت و جور کردن مطلب بوده باشد.^۴ بیشتر باید برداشت سمعانی (۱۹۱۲: ۱۹۵ - ۱۹۶ار)، در گذشته در ۵۶۲ ق، درست بوده باشد که می‌گوید، به این سبب این طایفه چنین نامیده می‌شوند که اعضای آن به هر چه که میل کنند می‌گیرند. البته در صورت درستی این برداشت، باید که غیر خرم‌دینان آنها را به این نام خوانده بوده باشند. (نیزنک: صدیقی: ۱۳۷۵: ۲۳۵-۲۳۹)

صدیقی در پژوهش‌های جامع خود، پس از اشاره به نظر تقریباً همه مورخان گذشته، درباره نام این نهضت برداشتی دارد که در حال حاضر هیچ راهی جز پذیرفتن آن وجود ندارد.

خرم‌دین ترکیب است فارسی که پیروان این دین برای خود اتخاذ کرده‌اند چنان که ایرانیان پیش از عصر عرب و بعد از آن، مانند زرتشتیان، خود را "به‌دینان" می‌نامیده‌اند و کسانی که پیش از مزدک عقایدی شبیه به وی داشته‌اند، و مزدکیان که بعد پدید آمدند، خود را "درست‌دینان" می‌خواندند. این اصطلاح اخیر همان است که ابن‌البخاری "مذهب عدل" ترجمه کرده است.

آراء خرم‌دینان

غم‌انگیز است که باورهای هزاران روستایی و کشاورز صادق و ساده‌دل خرم‌دینی را نویسندگان کم‌لطف با نوک قلم خود جریحه‌دار کرده‌اند. از این روی از نخست پیداست که کوشش برای شناخت واقعی آراء خرم‌دینان با موفقیت چندانی رویه‌رو نخواهد شد. طبری (۱۲۵۷/۲) به هنگام گزارش کار بابک می‌نویسد که این فرقه چیزی نمی‌خواست مگر بازداشتن مسلمانی و حلال کردن حرامها و می خوردن و زنا کردن. اما طبری نمی‌نویسد که پس چگونه به قول خود او مردم بسیاری بر وی گردآمدند. درباره آراء خرم‌دینان گزارش مقدسی (۱۸۹۹-۱۹۱۹: ۳۰/۴-۳۱)

۴. شافعی و مالک و ابوحنیفه و اوزاعی و ثوری بر جایز بودن پذیرفتن جزیه از زروانیه و مسخیه موافق‌اند، ولی در مقادیر دیات ایشان اختلاف دارند. شافعی گویند: دینه مجوسی خمس دینه یهودی و نصرانی است و دینه یهودی و نصرانی ثلث دینه مسلم، پس دینه مجوسی خمس دینه مسلم است. ابوحنیفه گویند دیت مجوسی و یهودی و نصرانی مانند دیت مسلم است، اما از مزدکیه قبول جزیت قبول نیست، چون ایشان از دین مزدایی اصلی در میباح شمردن محرمات و در گفتن اینکه مردم در اموال و زنان و سایر لذات شریک‌اند، جدا شده‌اند. همچنین به‌افزایدی.

در اصول‌الدین تالیف بغدادی (استانبول، ۱۹۲۸/۳۱۹) دینه یهودی و مسیحی ۴۰۰۰ درهم و دینه مزدایی ۸۰۰ درهم و برای مسلمان ۱۲۰۰۰ درهم است (نقل از حاشیه انگلیسی بغدادی، ۲۲۱). این پانویس از مطلبی است که از صدیقی نقل می‌شود.

۵. بارها اشاره کرده‌ایم که نویسندگان دوره اسلامی علاقه‌ای به دید انتقادی نداشتند و معمولاً روایت راویان را اصل می‌پنداشتند و خود در حد نیاز و توانایی به مطلب روایت می‌افزودند.

می‌شود و به بدن بابک درمی‌آید. او خود و شما را به چنان پایه بلندی برساند که کسی یارای دست یافتن به آن پایه را نداشته باشد. او مالک زمین می‌شود و سرکشان را از پای در می‌آورد و آیین مزدک را بازمی‌گرداند و افتادگان شما را برمی‌خیزاند و سرافرازان را سربلندتر.

سپس بافنده این داستان به سخن خود چنین ادامه می‌دهد: هنگامی که روز بعد هواداران جاویدان از سبب وصیت نکردن او به هنگام مرگ پرسیدند، همسرش پاسخ داد که از ترس عربها وصیت پنهانی انجام پذیرفته است و سپس وصیت خودساخته را باز گفت. یاران جاویدان در دم سر به فرمانبری نهادند. حتی عربهایی که مسلمان شده بودند و بردگانشان.

و برای ما مهم این است که می‌توانیم با این گونه از داستانها به این حقیقت نزدیک شویم که در این روزگار در گوشه و کنار سراسر ایران نهضت‌های کوچک و بزرگی به میان مردم ساده راه یافته بوده‌اند و این داستانها، با اینکه ساختاری پریشان دارند، بازتابی از نمای پنهان آنها هستند.

بغدادی (۱۳۲۸: ۲۵۱) که در سال ۴۲۹ هجری در گذشته است می‌نویسد که صنفی از خرم‌دینان پیش از اسلام هم وجود داشته است. مانند مزدکیان که انوشیروان آنان را از میان برداشت. اما خرم‌دینان دوره اسلامی، که به «محمره» (سرخ‌جامگان) معروف هستند، دو فرقه‌اند: بابکیه و مازیاریه. صدیقی (۱۳۷۵: ۲۳۵) به نکته‌ای بسیار مهم توجه کرده است. او با نقل قولی از بغدادی (همان: ۲۴۷) درباره جایز نبودن دریافت جزیه از مزدکیه^۵ می‌نویسد، که به این ترتیب با رفتار مسلمانان با خرمیه که از اعقاب مزدکیه بوده‌اند آشنا می‌شویم. صدیقی می‌گوید، با وجود چنین قوانینی لابد که مزدک در دوره اسلامی نیز پیروانی داشته است و چنین پیداست که مزدکیه و خرمیه نامهایی مترادف هستند (مجمل‌التواریخ، ۳۵۴). در *مجمل‌التواریخ و القصص* بازمی‌خوانیم که پس از قلع و قمع مزدکیان به دست انوشیروان، زن مزدک که خرمه نام داشت به ری رفت و مردم را به دین مزدک خواند و از آن پس هواداران مزدک خرمه (خرمیه) خوانده شدند.

اما اگر هم داستان رفتن زن مزدک به ری درست باشد، اینکه نام حزب یا گروه خرمیه برگرفته از نام زن مزدک بوده باشد خیالی به نظر می‌رسد و گمان می‌رود که ناشی از علاقه

پرمایه‌تر از دیگر گزارش‌هاست:

ایشان چند فرقه و دسته‌اند، ولی همه به رجعت اتفاق دارند و به تغییر اسم و تبدیل جسم عقیده دارند و می‌پندارند که تمام پیغمبران، با وجود اختلاف شرایع و ادیان، دارای روح واحدند و وحی هیچ‌گاه قطع نمی‌شود و هر صاحب دینی پیش ایشان، وقتی امید به ثواب و ترس از عقاب دارد، در راه درست و راست است. بدگویی به او را نمی‌پسندند و بد او را مادام که در صدد حیل به دین ایشان و دستبرد به آن برنیاورده، نمی‌خواهند. از خون‌ریزی سخت می‌پرهیزند، مگر وقتی به جنگ و خلاف برخیزند ابومسلم را بزرگ می‌شمردند و ابوجعفر را در قتل وی لعنت می‌کنند و برای مهدی پسر فیروز بسیار نماز می‌خوانند. چون او از فرزندان فاطمه دختر ابومسلم است. امام‌هایی دارند که در احکام به آنها رجوع می‌کنند و پیغمبرانی دارند که در میان ایشان می‌گردند و آنان را فرشتگان می‌نامند. به شراب و شربت‌ها تبرک می‌جویند. اصل دین ایشان اعتقاد به دو اصل تاری و روشنی است. کسانی را که ما در دیار ایشان، یعنی ماسبدان و مهرگان کذک دیده‌ایم، در غایت تحرکی برای نظافت و طهارت و نزدیکی به مردم و مهربانی در خدمت‌گزاری یافتیم. و از ایشان کسی را دیدیم که به اباحت زنان به شرط رضایت ایشان رأی داشت. هرچه را که نفس از آن لذت گیرد و طبع بدان میل کند و به کسی ضرر نرساند مباح می‌شمردند.

و در جایی دیگر از کتاب مقدسی می‌خوانیم:

خرم‌دینان به ظاهر خود را مسلمان نشان می‌دهند، ولی دسته‌ای از مزدانیانند و می‌گویند مبدأ عالم نور است، بعضی از آن نسخ^۶ شده و به ظلمت بدل گشته است.

اصطخری نیز در *المسالک و الممالک* در اشاره به کوه‌های خرم‌دینان می‌گوید:

گویند کی مردمان آن جایگه دین خرم‌دینان دارند. همانا نوعی باشد از گیرگی. و در مسجدها قرآن خوانند. لکن به ظاهر، و الا طریق اباحت دارند.

سپس مقدسی با اشاره به کتابی از خرم‌دینان می‌نویسد:

در کتاب خرم‌دینان خواندم که کواکب گرات‌اند و سوراخها که ارواح مردم را می‌گیرند و به ماه می‌دهند و ماه افزایش می‌یابد، چون به کمال و تمام رسید این ارواح را به کسی که بالای اوست می‌سپارد و فراغت می‌یابد. بعد باز به گرفتن روانه‌ای، که ستارگان به او می‌فرستند، آغاز می‌کند تا اینکه دوباره پرشود.

از قراین چنین پیدااست که خرم‌دینان این بخش از نظریات خود را از مانویان برداشت کرده‌اند. ابن‌ندیم در مقاله نهم *الفهرست* (۱۳۸۱: ۵۸۲ به بعد) در شرح مفصل خود درباره‌ی مانی و سخنان او درباره‌ی صفات خدا و ساختمان عالم و جنگ‌های

که میان نور و ظلمت برخاسته شد، می‌پردازد. در اینجا می‌توانیم رگه‌هایی از آراء خرم‌دینان بازمی‌یابیم. متأسفانه به سبب طولانی و کمی هم پیچیده بودن مطلب نمی‌توان در اینجا به فشرده‌ای از آن بسنده کرد.

در هر حال، بارزترین ویژگی آراء خرم‌دینان عقیده آنان به تناسخ است که از دیرباز در مشرق زمین سابقه داشته است و هنوز هم دارد؛ چون هواداران ابومسلم که معتقد به بازگشت ابومسلم بودند. گروهی از خرم‌دینان پس از کشته شدن او فاطمه دختر او را امام دانستند (۱۳۴۷: ۲/۲۹۷). و به فاطمه مشهور شدند. اینان پس از مرگ فاطمه امام را در اعتقاد او گردش دادند و منتظر بودند که مردی از نسل فاطمه ظهور کند و بر ممالک مستولی شود و حکومت را از بنی‌عباس بگیرد و مذهب مزدک را تجدید کند (صدیقی، ۱۳۵۷: ۲۵۵-۲۵۶). خرم‌دینان از این ویژگی تعیین کننده در باور آنها استفاده کردند و علاوه بر پیروان خود، هواداران ابومسلم را نیز در پیرامون خود گرد آوردند و توانستند مدتی طولانی با بنی‌عباس بستیزند. نمی‌دانیم که ابومسلم نیز به هنگام مبارزات خود برای برانداختن امویان بر خرم‌دینان تکیه داشت یا نه. آنچه در باره باور خرم‌دینان، مانند مزدکیان، به اشتراک در اموال و زنان نیز نوشته شده است، آشکارا به دور از دشمنی نیست. ^۷ به گمان، بیشتر بی‌اعتنایی رهبران خرمیه به مادیات و آسان‌گیری آنها در امور مادی سبب پدید آمدن این باور شده است که گویا خرم‌دینان به مالکیت خصوصی اعتقادی ندارند.

۶. برخلاف نظر بیشتر مورخان، مخصوصاً ستوفی که می‌نویسد که فقط یک جلد از ۱۰ جلد بابک ۲۰۰۰۰ نفر را کشته بود (نک: بالاتر). عوفی (ص ۲۹۸) می‌نویسد: بابک در آغاز کار به یاران خود که بسیار اندک بودند جمله را سلاح داد و ایشان را گفت: صبر کنید، چنان‌که نلخی از شب بگذرد، برون آید و نعره بزنید و هر کس را که نه بر کیش شماسه، از زن و مرد و کودک، جمله را از شمشیر بگذرانید. پس جمله بر این قرار بازگشتند و نیم‌شب خروج کردند و جمله مسلمانان را در آن دینه‌ها بکشتند. کس ندانست که ایشان را که فرمود و خوفی و هراسی در دل‌های خلق متمکن شد و بی‌توقف ایشان را به نواحی دورتر فرستاد و هر که را یافتند بکشتند و ایشان مردمانی بودند دهقان، کشتن و حرب نداشتند، و بدین دو حرب که بکردند، کشتن عادت کردن و بر آن دلیر گشتند و خلقی از دزدان و بددینان واریاب فساد روی به وی نهادند، تا او را بیست هزار سوار جمع شد. برون پیاده. و طایفه مسلمانان را ملته کردی و به آتش سوختی. و آن فساد ارتکاب کرد که هرگز پیش از او و بعد از او کس نشان نداده‌است... و در تاریخ مقدسی (۱۴۲/۱) آمده است که حساب کردند کشتگان او را، هزار بار هزار مسلمان کشته بود. از زن و مرد و کودک و در بعضی از تواریخ آورده‌اند که آنچه در بیست سال کشته بود، دوست و بنجاه و پنج هزار و پانصد کس را کشته بود. پیدا نیست که پس از این گزارش خشم و کینه عوفی فرونشسته است، یا نه.

۷. به گمان «سخ» به اشیاء «نسخ» نوشته شده است. شهرستانی (ص ۱۸۳) می‌گوید: «اما مسخه گویند نور در محروصه نوریه متمحض بود. بعضی مسخ پذیرفت و به ظلمت متبدل شد و طایفه خرم‌دینیه به دواصل قابل‌اند و ایشان را به تناسخ و حلول میل است و به احکام حلال و حرام قابل نیستند. نیز نک: اصطخری، ۱۶۷.

۸. گردیزی (صفحه ۷۸) در کتاب خود با اشاره ای بسیار کوتاه از بابک خرم‌دین می‌گذرد و می‌نویسد: «فساد بابک ۲۲ سال برداشت»

افشین از بغداد به راه افتاد. نخست در کوهستانهای سر راه، دهقانی به نام محمدبن البیث را که با بابک در تفاهم بود مطیع کرد و بر همکاری علیه بابک برانگیخت. پس از نبردی دیگر میان کارگزاران دو طرف، خود بابک برنشست و به میدان جنگ درآمد. از این پس در سرزمینی کوهستانی و سخت‌گذر، جنگ و گریزهای چندی میان بابک و افشین روی می‌دهد، تا سرانجام پس از سه سال بابک به نیرنگ افشین گرفتار می‌شود و شب پنجشنبه سوم صفر

درباره زنان پیدا است که نزد خرم‌دینان هنجارها و سنتها متفاوت از هنجارها و سنتهای رایج بوده‌اند، اما به هیچ وجه چنین نبوده که پیوند زنان و مردان بایکدیگر فارغ از هرگونه پایبندی به پیوند زناشویی بوده باشد. در حالی که زرتشتیان که صاحب کتاب شناخته شده بودند نمی‌توانستند از مهاجرت به هندوستان صرف‌نظر کنند، چنین باوری نمی‌توانسته است مدتی طولانی در میان روستاییان و کشاورزان در ایران دوره اسلامی دوام بیاورد.^۹

یکی از راهکارهای منابع برای کوبیدن متهم، همان‌گونه که در گزارش سرگذشت المقنع دیدیم، زبانه جلوه‌دادن او است. طبری (۵۸۵۸/۱۳) که در گزارش بسیار بی‌باک است، بدون کوچکترین دغدغه‌ای می‌نویسد: «سه هزار و سیصد و نه کس اسیر شدند از زنان و کودکان که به دست وی بودند هفت هزار و ششصد کس گرفته شد.» یعنی جمعیت یک شهر یازده هزار نفری. لابد که اینها خدم و حشم نیز لازم داشته‌اند. آن هم در حال فرار و همواره جابه‌جا شدن.^{۱۰}

سراسر نوشته‌های پیشینیان انباشته است از داستانهایی از این دست که به قول خواجه نظام‌الملک، «اگر همه یاد کنیم دراز گردد و از هزار جزو جزوی گفته نیاید.»

بابک خرم‌دین

در میان نهضت‌های سده‌های نخست دوره اسلامی، نهضت بابک با تبلور بیشتری به ما رسیده است. برآمدن بابک را باید اوج رستاخیز سیاسی مذهبی خرم‌دینان پرجنب و جوش و دیرپا به شمار آورد. آغاز سرگذشت بابک نیز، مانند همه بزرگان تاریخ ایران، آمیخته به افسانه است. در نگاهی که به کار خرم‌دینان انداختیم با این آغاز افسانه‌ای آشنا شدیم. (درباره منابع مربوط به نهضت بابک، نک: صدیقی، ۱۳۷۵: ۲۷۴ به بعد)

گزارش طبری (۱۳۷۱: ۱۲۵۵/۲۱) درباره بابک کهنترین خبری است که از او داریم.^{۱۱} پس از بالا گرفتن کار بابک، المعتصم پس از رایزنی با وزیران و بزرگان پیرامون خود بر آن شد که افشین را،^{۱۲} که از ماوراءالنهر و یکی از سرهنگان خراسان بود، مامور رویارویی با بابک کند (گردیزی، ۱۳۴۷: ۷۸). آن‌گاه او را با سپاه و سردارانی از آذربایجان و ارمنستان و خواسته بایسته روانه میدان کرد.

۹. مسعودی (۱۳۴۷: ۲۹۷/۲) می‌نویسد: «اکنون، یعنی به سال سیصد و سی و دو بیشتر خرمیان از فرقه کودکی و لودشاهیه هستند و این دو فرقه از همه خرمیان معتبرترند... غالب خرمیان در خراسان و ری و اصفهان و آذربایجان و کرخ و بروج که به نام رذ و رستنجان معروف است و هم در صیرون و صیمره و آریوجان ماسبدان و دیگر نواحی هستند و بیشتر در روستاها و مزارع اقامت دارند و اعتقاد دارند که بعدها اعتباری خواهند یافت و منظر ظهوری هستند که به روزگار آینده رخ می‌دهد. اینان در خراسان و دیگر جاها به باطنه معروف‌اند.» نیز نک: همو، ۱۳۴۹: ۳۳۱-۳۳۷. ابن مسکویه (به نقل از صدیقی، ۱۳۷۵: ۲۶۵-۲۶۷) می‌نویسد: «چون علی بن بویه به کرخ رسید... قلعه‌هایی را که در اطراف این ناحیه به دست خرم‌دینان بود و میان صاحبان آنها خلاف روی نموده بود، گشود. یکی از ایشان پیش علی بن بویه آمد و ذخایر مهمی را که در آنجا مخفی بود به وی نشان داد. علی بر آنها دست یافت و همه را برای استمالت سپاهیان و دل‌خویشی ایشان صرف کرد.» همین مؤلف (۲۹۹/۲) می‌گوید: «بعد، عابدین علی در این نواحی (کوهستان کوخج) به دفع طوایف دیگر به نام خرمیه و جاشکبه که راههای خاکی و دریایی را مخوف گردانیده و خود را به سلیمان بن محمدبن‌الباس بسته بودند، پرداخت. ایشان را شکست داد و بسیاری از ایشان را کشت و رئیس ایشان ابوعلی بن کلاب را که به دست او افتاد به قتل رسانید و جمعی از ایشان را دستگیر کرده و به شیراز فرستاد.» فرقه کودکی پیرو پسر فاطمه دختر ابومسلم بودند که کلدک دانا خوانده می‌شد (خواجه نظام‌الملک، ۱۳۵۵: ۳۲۰).

۱۰. طبری (۵۸۵۲/۱۳) همچنین می‌نویسد: «و چنانچه بود که زنان و کودکان بسیار به نزد افشین فراهم آمده بودند که می‌گفتند که بابک اسیرشان کرده بود و آزادگان‌اند از غربان و دهقانان. افشین گفته بود تا جایگاهی بزرگ برای آنها آماده کنند و در آن سکونتشان داد و مال بر ایشان مقرر کرد و دستورشان داد که به کسابل خویش هرکجا که هستند بنویسند و هر که می‌آمد و زنی یا کودکی یا کنیزی را می‌شناخت و او را می‌آورد که او را می‌شناسد یا حرم یا خویشاوند اوست، اسیر را به وی می‌داد. کسان بیامند و بسیار کس از آنها را بگرفتند و بسیار کس از آنها بمانند که منظر بودند کسانشان بیامند. آن روز که افشین دستور داد کسان دو صف بینند، میان وی و بابک نیم‌میل فاصله بود. بابک را پیاده کردند که با جبه و عمامه و پاپوش، میان دو صف به راه افتاد تا بیامد و پیش روی افشین بایستاد. افشین در او نظر کرد، آن‌گاه گفت او را به اردوگاه ببرند که وی را سواره ببرند و چون زنان و کودکانی که در جایگاه بودند را بدیدند، به چهره‌های خویش زدند و بانگ زدند و گریستند، چندان که صدایشان بلند شد. افشین به آنها گفت: شما دیروز می‌گفتید، اسیرمان کردند، اما امروز بر او می‌گریید... گفتند: ما با نیکی می‌کرد. پس افشین گفت، تا بابک را وارد اتاقی کردند و یکی از یاران خویش را بر او گمارد.»

۱۱. این گزارش طبری، به گونه‌ای بی‌مانند، شبیه گزارش دقیق پلیسی است، که از حوزه ماموریتش گزارش می‌کند و او از روی وظیفه روزانه جریان را به مقامهای بالاتر خود گزارش کرده است. گزارش طبری است که در درستی آن نمی‌توان تردید کرد. زیرا با خیال‌بافی چنین گزارشی را نمی‌توان تهیه کرد. در حقیقت نیازی هم به چنین پرداختن نبوده است. طبری می‌توانسته است، مانند ما، به حاصل کار بسنده کند. او به گمان مطلبی گزارش گونه را پیش روی خود داشته است. این راز پوشیده خواهد ماند که طبری‌ها، در روزگار فقر اطلاع‌رسانی، به هنگام نوشتن، این گونه اخبار را از کجا می‌آورده‌اند. خیلی میل داشتم برای آشنا کردن خوانندگان بالین شیوه از خبررسانی کلاسیک عین مطلب را در این جا تکرار بکنم. اما گزارش طبری خیلی طولانی بود ...

۱۲. به نظر دینوری (۱۳۴۶: ۴۱۹) پیش از افشین، در زمان مأمون، عبدالله بن طاهر بن حسین مامور سرکوبی بابک شد، اما کاری از پیش نبرد و بابک همراهان او را برانگد و سران سپاهش را از پای درآورد.

عبدالله عموی خود حسن بن حسین را نزد خلیفه فرستاد و از او درخواست کمک کرد. محمد بن ابراهیم را با عموی عبدالله به میدان فرستادند.

سرانجام مازیار گرفتار شد و عبدالله او را در صندوقی که فقط سوراخی برای دیدن داشت بر استری نهاد. روزی مازیار در میان راه به خرنده گفت که هوس خرزبه کرده است، آیا او می‌تواند برایش خرزبه فراهم کند؟ به عبدالله ظاهر خبر دادند. عبدالله بر او بخشایش آورد، که شاه و شاهزاده است. بفرمود تا در صندوق بگشودند و او را در بند به حضور آوردند و خروارها خرزبه پیش او نهادند. عبدالله خود خرزبه را می‌برد و به دست او می‌داد. عبدالله چون در حین گفت‌وگو با مازیار دریافت که او رازی پنهان دارد، با آراستن بزم او را مست کرد و در حال مستی به راز او پی برد. عبدالله پی برد که بابک، مازیار و افشین از دیرباز با هم همدست و یکدل هستند که خلیفه و پسران او را هلاک کنند و فرمانروایی را به کسریان بازگردانند. اینک زمان اجرای پیمان نزدیک است. اگر راوی از آرزوهای پنهان^{۱۷} خود سخن نگفته باشد، بایستی داستانی همانند وجود داشته بوده باشد که چگونگی آن پیدا نیست. عبدالله پس از آگاه شدن از راز، مازیار را دوباره به صندوق بازگرداند و آن‌گاه با کبوتر نامهران خلیفه را در جریان توطئه گذاشت. خلیفه افشین را دستگیر کرد و او را حد زد و جسد او را از دروازه بابل آویخت.

با این گزارش تاریخ طبرستان است که افشین، دستگیرکننده بابک، مرد انقلابی و یار بابک دانسته شده است و موزخان معاصر نیز که گویا مایل به از دست دادن مردی انقلابی نیستند، تردیدی در انقلابی بودن افشین به خود راه نداده‌اند. البته به سبب کافی

۱۳. به قول صدیقی (ص ۳۱۴)، معلوم نیست که افشین این مدت را چرا در آذربایجان گذرانده است و در این چهار ماه رفتار او با بابک اسیر چگونه بوده است.

۱۴. عوفی (۱۳۵۲: ۲۹۹) می‌نویسد: «و جماعتی چنین گویند که چون دست او را بریدند، زوی خویش را از خون خود بیالود و بخندید و گفت: آه آه آسانیا. و به مردمان چنان نمود که او را از آن نمی‌نست و روح او از آن جراحت آگاهی ندارد». گزارش خواجه نظام‌الملک از نهضت بابک آینده از افسانه‌پردازیهایی است که به کار تاریخ نمی‌آید. فقط شگفت‌انگیز است که مرد سیاستمداری مانند نظام‌الملک چگونه این مطالب را نوشته است. او جریان کشته شدن بابک را همان‌گونه می‌داند که منصور حلاج را در سال ۳۰۹ هجری کشتند.»

۱۵. یعقوبی (۱۳۹۲: ۴۹۹). افشین حیدر بن کاوس اشروسی. در برخی از متنها: حیدر (نک: صدیقی، ۱۳۷۵: ۳۳۳).

۱۶. ابن‌خردادبه (۱۳۴۷: ۲۹) افشین را لقب شاه اسروسته می‌دهد؛ نیز نک: گردیزی، ۱۳۴۷: ۷۸.

۱۷. همواره در تاریخ چنین بوده است که آرزوهای نهان مردم به داستانی و شایعه‌ای هوت بخشیده و یا چیزی به آن افزوده است. مورخان نمی‌توانند از این تمایلات یا افزوده‌ها به آسانی درگذرند. اساطیر یک ملت نیز با روندی همانند شکل می‌گیرد.

۲۲۳، پس از گذشتن چهار ماه از اسارت^{۱۳}، همراه برادرش به سامره نزد المعتصم برده می‌شود.

تا همه خلق، خرد و بزرگ، او را بدیدند. پس بر در معتصم از پیل فرود گرفتند و پیش او بردند. و معتصم بفرمود تا جراحان را بیاورند و دستها و پاهای بابک بریدند و شکمش بشکافتند و گلویش بریدند. و تنش بر سامره بر دار کردند. و سرش به همه پادشاهیهای عراق بگردانیدند. آن‌گاه به خراسان فرستاد سوی عبدالله بن طاهر تا گرد همه شهرهای خراسان بگردانید. آن‌گاه به نیشابور بردار کردند. و برادرش عبدالله را سوی بغداد فرستاد، نزدیک اسحاق بن ابراهیم که امیر بغداد بود. و فرمود که او را همچنان بکشند که برادرش. او را بکشند و نزدیک جسر بغداد به دار کردند. و همچنان همی بود تا روزگار پادشاهی معتصم بگذشت^{۱۴}.

افشین^{۱۵} و مازیار

در گزارش کار خرم‌دینان و بابک خرم‌دین دیدیم که افشین، سردار بزرگ خلیفه المعتصم، از سوی او مأمور مقابله با بابک شد و پس از چند پیکار موفق به دستگیر کردن و آوردن او به حضور خلیفه شد و دیدیم که بابک به شیوه‌ای فجیع کشته شد. پس از به خلافت رسیدن مأمون در خراسان و مطیع شدن سفد و اسروشنه و فرغانه، کاوس، افشین^{۱۶} اسروشنه به فضل بن سهل نامه نوشت و خواستار صلح شد و تعهد کرد مالیات مقرر را پردازد به شرط اینکه مسلمانان به سرزمین او نروند، و تا هنگامی که مأمون در خراسان بود چنین بود. اما هنگامی که مأمون در سال ۲۰۳ هجری در بغداد بود، کاوس پرداخت مالیات را متوقف کرد. سرانجام پس از چند رویداد کاوس سر از بغداد درآورد و مسلمان شد و پس از مرگش مأمون پسر او حیدر را عنوان افشین داد. در سال ۲۱۵ هجری که مأمون در دمشق بود، افشین در سرکوبی شورشی در مصر و شمال آفریقا شرکت کرد و تا سال ۲۱۷ مصدر خدمات نظامی مهمی شد و بر ارج و اعتبارش افزوده گشت. (طبری، ۱۹۷۶: ۵۷۴۵/۱۳، یعقوبی، ۸۷۷۲ به بعد)

برخی از نویسندگان کوشیده‌اند با نشانه‌های کم‌رنگی که پیدا کرده‌اند، افشین را سرداری انقلابی جلوه دهند، اما در این باره خبر درستی در دست نداریم. تنها یک بار در تاریخ طبرستان از بهاء‌الدین محمد بن حسن بن اسفندیار کاتب (۱۳۶۶: ۲۱۹ به بعد) می‌خوانیم که هنگامی که معتصم از شورش مازیار آگاهی یافت به عبدالله دستور داد تا برای مقابله با مازیار به طبرستان برود.

شورش مازیار

برخلاف نهضت‌های پیشین، شورش اسپهبد مازیار شورشی اشرافی بر علیه سلطهٔ خلافت بر ایران بود. شاید بتوان شورش مازیار را با اندکی تساهل و تسامح نهضتی ملی انگاشت. اما در اینکه انگیزهٔ او نپذیرفتن سیادت خلافت بغداد بود تردیدی نیست. در حقیقت، موقعیت خانوادگی و خاستگاه طبقاتی مازیار به او اجازهٔ تحمل حکومتی خارجی را نمی‌داد.

هنگامی که هارون در سال ۱۸۹ هجری بر سر راه خراسان در ری بود، با نامه‌ای از ونداد، هرمز، پدر بزرگ مازیار، که در طبرستان اتحادیه‌ای از شاهکهای محلی تشکیل داده بود، دلجویی کرد. ونداد هرمز نیز با آمدن نزد هارون بر فرمانروایی او گردن نهاد. در سال ۲۰۱ هجری با تسلط بغداد بر طبرستان و مازندران، شهریار پسر شروین از آل باوند (به قول یعقوبی: عموی مازیار) از کوه خود به زیر آمد و مازیار پسر قارن و نوۀ ونداد هرمز^{۱۸} را به نزد مأمون فرستاد. این سفر نخستین آشنایی مازیار با دستگاه خلافت بود. مأمون پیشتر در جنگی با رومیان با قارن، پدر مازیار، با عنوان زرین‌سپر آشنا شده بود. در آن هنگام زرین‌سپر سردار ناشناسی بود که توانسته بود به قلب سپاه دشمن زند و پرچم رومیان برآید و آن را با نیزه بدر و شکست را بر این سپاه تحمیل کند. مأمون پس از این پیروزی او را نواخت و کوشش بسیار کرد تا او مسلمان شود و حکومت طبرستان را داشته باشد، اما قارن از پذیرفتن اسلام خودداری کرد. (ابن اسفندیار، ۲۰۵: ۳۶۶، ۲۰۶)

معتصم حکومت دو شهر از شهرهای طبرستان را به مازیار داد و به عموی او نوشت که این دو شهر را به مازیار بسپارد. در نتیجه، عمومی مازیار بر او خشم گرفت. در سال ۲۰۸ هجری با اختلافی که میان مازیار و شهریار پسر شروین پدید آمد پیوند مازیار با امیران سرزمین پدری به دشمنی تبدیل شد. شهریار دست مازیار را از املاک پدرش در کوههای قارن قطع کرد و مازیار به ونداد امید، پسر ونداد اسفان پناه برد. ونداد امید به جای کمک به مازیار او را نزد شهریار فرستاد. مازیار خود را از چنگ شهریار رهانید و نزد مأمون در بغداد رفت و در اینجا اسلام آورد و از سوی مأمون، «محمد مولی امیر المؤمنین»

نبودن منابع در این باره نمی‌توان نظری قاطع داشت، اما نیرنگ افشین برنامه‌ریزی شده در نبرد با بابک را هم نمی‌توان از یاد برد. گزارش طبری (۱۳۷۱: ۱۲۷۳ به بعد)، یعقوبی (۴۹۸۲ به بعد) و مسعودی (۱۳۴۷: ۴۷۸۲) از جریان دستگیری بابک به دستور افشین داستان را اندکی به روشنایی می‌کشاند:

هنگامی که بابک در نبرد با افشین شکست خورد، همراه برادر و فرزندان و خویشان خود به جایی در ارمستان که در قلمرو سهل بن سنباط (سنباد) بطریق ارمنی قرار داشت پناه برد. بابک در اینجا به هنگام خرید گوسفندی، چون برای تهیهٔ آذوقه به تحقیق پرداخت، شناخته شد. سنباط با گروهی از یاران خود نزد بابک رفت، تا به نیرنگی او را برای افشین دستگیر کند. افشین پس از فرار بابک، با دادن وعده‌هایی مناسب به بطریقهای نواحی ارمستان، آذربایجان، اران و ییلاقان درخواست دستگیری بابک را کرده بود. سنباط به نیرنگی بابک و یارانش را دستگیر کرده و به بند کشید و داستان را به افشین خبر داد و افشین نیز با فرستادن سپاهی اسیران را تحویل گرفت. در این هنگام بابک رو به سهل گفته بود: «ای بی‌وفای کذی و کذی، ارزان فروختی مرا بدین جهودان!»

بعید هم نیست که دشمنان افشین برای از میان برداشتن او، او را متهم به دوستی و هم‌پیمانی با مازیار و بابک کرده باشند. تهمت نامه‌نگاری با مازیار و چند اتهام همانند دیگر سبب شد تا معتصم سرانجام افشین را از فرماندهی نگهبانان ویژه بردارد (صدیقی، ۱۳۷۵: ۳۳۸ به بعد). یکی از رویدادهایی که نقشی تعیین‌کننده در سرنوشت او داشت، رابطهٔ غیردوستانهٔ او با ابودلف، یکی از فرماندهان سپاهش بود، که بر او نافرمان شده بود. افشین آهنگ آن داشت که ابودلف را دستگیر کرده و به کیفر برساند. اما معتصم با آگاهی از این برنامه از احمد بن ابی‌دؤاد، قاضی دربار خود خواست تا به تدبیری ابودلف را برهاند. این قاضی که خودمیان‌های با افشین نداشت، با همکاری ابودلف اسباب برگرداندن نظر خلیفه از افشین را نیز فراهم آورد. خواهیم دید که همین قاضی برد که افشین و بابک را محاکمه کرد.

به این ترتیب، قبول وجود پیوند دوستی میان بابک و افشین کمی دشوار است. شاید بتوان به این امکان بسیار ضعیف بهای اندکی داد که نخست افشین و بابک و مازیار با یکدیگر هم پیمان بوده‌اند و بعد به سبب نامعلومی پیمان گسسته‌اند. در گزارشی که از دینوری (....: ۴۳۳) در دست است، در مسلمان بودن افشین می‌توان تردید کرد. هنگامی که المعتصم به سعایت دشمنان افشین را کشت، چون او را برهنه کردند، ختنه نشده یافتندش.^{۱۸}

۱۸. طبری (۱۹۷۳: ۵۹۴۹/۱۴) می‌نویسد: معتصم «بگفت تا طعام را از وی بازدارند، به جز لذکی هر روز یک نان به او می‌دادند تا ببرد. بر در عامه یلویختند آن‌گاه او را با دارش بر در عامه افکندند که سوخته شد و خاکستر او را برهند و در دجله افکندند»
۱۹. مسعودی (۱۳۴۷: ۴۷۴/۲) او را مازیار بن قارن بن بتار هرمس فرمانروای جبال طبرستان می‌خواند.

استوار که این پیمان را تأیید کند در دست نیست. با این همه، امکان دوستی افشین با مازیار بیشتر است تا دوستی او با بابک. یعقوبی (همانجا) می‌نویسد، که به قولی مازیار پس از طغیان به افشین نامه می‌نویسد و او را به شورش می‌خواند.^{۲۱} کمی بالاتر با دستگیری خود مازیار از سوی عبدالله و کشته شدنش در سال ۲۲۵ هجری در سامره آشنا شدیم. مسعودی (همانجا) می‌نویسد که مازیار در اسارت اقرار کرده است که او با افشین درباره آیین زرتشت هم‌سخن بوده است و او را به شورش خوانده است. یعقوبی از قول محمد بن عیسی می‌نویسد:

«مازیار را آوردند و در همان وقت افشین هم زندانی شده بود. پس ابن ابی‌ذؤاد آن دو را با هم روبه‌رو کرد و به مازیار گفت: این همان افشین است که می‌گفتی تو را به نافرمانی وادار کرده است. پس افشین به گفت: به خدا قسم که دروغ از رعایا ناپسند است، تا چه رسد به پادشاهان. به خدا قسم دروغت تو را از کشته شدن رهایی نمی‌دهد. پس دروغ را پایان امر خود قرار مده. مازیار گفت: به خدا قسم به من چیزی نوشته و پیامی نداده، جز آنکه ابوحارث وکیل من مرا خبر داد که چون بر او وارد شده، با وی به نیکی رفتار کرده و گرامیش داشته است. پس افشین به زندان برگردانده شد و مازیار را آن‌قدر زدند که مرد... پیش از آن افشین در سال ۲۲۶ زندانی شده بود. سپس در حبس بدرود زندگی گفت و در سامره نزد باب‌العامه ساعتی از روز برهنه بر دار زده شد و آن‌گاه او را فرود آورده به آتش سوزانیدند.»

مسعودی همچنین می‌نویسد که جسد مازیار که نزدیک بابک به دار کشیده بودند، به سوی بابک متمایل شده و به آن نزدیک شده بوده است.^{۲۲} پیروان مازیار را نیز از خرمیان دانسته‌اند. (گردیزی، ۱۳۴۷: ۱۳۶) آنها را سرخ‌علمان (محمره) نیز خوانده‌اند.

گزارش طبری (۵۸۹۰/۱۳) از سبب دوستی مازیار با افشین و همچنین بابک به گونه‌ای است که تا اندازه‌ای به باور می‌گنجد. در این گزارش سبب دوستی آرمان انقلابی نیست، بلکه توطئه بر علیه عبدالله طاهر است که سه سردار ایرانی را، که دارای مطامع

نام گرفت. (همان، ۲۰۶-۲۰۷) در سال ۲۱۰ هجری هنگامی که شاپور با مرگ پدرش شهریار به فرمانروایی رسید، مازیار- که از خاندان آل باوند آزرده بود. به نبرد برخاست و او را کشت (همان، ۲۰۸-۲۰۹). بنا به نقل یعقوبی (۵۰۲/۲) که بدون نام بردن از شهریار پسر شروین، اسپهبد طبرستان را عموی مازیار می‌نویسد، مازیار پس از آگاهی از مخالفت عموی خود او را می‌کشد و حکومت طبرستان را در اختیار می‌گیرد. از این تاریخ مازیار حدود ۱۵ سال، یعنی تا سال کشته شدنش در سال ۲۲۴ هجری، بر کوههای طبرستان فرمان راند.

مأمون در نامه‌های خود به مازیار او را جیل‌جیلان، اصفهبد اصفهبندان، پست‌شخوراگرشاه، محمدابن‌قارن و مولی‌امیرالمؤمنین می‌خواند. با این همه، هنگامی که مأمون در حال جنگ با بیزانس بود، مازیار از فرصت استفاده کرد و شهر آمل را به تصرف خود درآورد و باروی آمل و ساری را خراب کرد و در کوهستانها استحکامات چندی ساخت. چون مأمون درگذشت عبدالله طاهر را که فرماندار خراسان بود و طبرستان را نیز زیر نظر داشت نسبت به مازیار بدبین کردند که سیرتی نامسلمان دارد (ابن اسفندیار، ۱۳۶۶: ۲۱۱-۲۱۰).

مازیار نیز در زمان خلافت المعتصم با آل‌طاهر بنای ناسازگاری را گذاشت و به جای پرداختن خراج مقرر به او، آن را مستقیماً به بغداد فرستاد. از رفتار معتصم پیداست که مایل به تیره‌تر شدن روابط نبوده است. چون کسی را در همدان گمارده بود که خراج فرستاده شده از مازیار را تحویل بگیرد و آن را نزد عبدالله بن طاهر بفرستد (طبری، ۱۹۷۶: ۵۸۹۰/۱۳؛ ابن‌اثیر، ۱۳۷۸: ۴۰۳۰/۹). عبدالله نزد خلیفه مازیار را متهم به بدرفتاری کرد و چون خلیفه کسی را نزد مازیار فرستاد، او نه تنها توجهی به این مامور نشان نداد، بلکه با ویران کردن مسجدها دوباره به پا گرفتن آیین زرتشت میدان داد^{۲۳} و با این رفتار عملاً بر بغداد شورید و میل خود را به استقلال نشان داد. ظاهراً مازیار بیشتر برای تحکیم موقعیت خود مسجد نیز ساخته بوده است. ابن اسفندیار کاتب (ص ۵۹) می‌نویسد: ساخت مسجد جامع ساری در زمان هارون- الرشید به وسیله یحیی بن یحیی (یا هانی بن هانی) آغاز شد و مازیار بن قارن آن را به پایان رسانید، که آثار ساخته‌های مازیار بیشتر پیداست.

همان‌گونه که در گزارش کار افشین دیدیم، برخی بر این باورند که مازیار و افشین با یکدیگر هم‌پیمان بوده‌اند، اما نشانه‌ای

۲۰. باید توجه داشت که ایرانیان به همان شثلی که اسلام به ایران رخنه کرد و از نظر نظامی به موفقیت رسید، نمی‌توانستند به اسلام بگرایند. پیداست که ترک باوری جا افتاده و کهن، و پذیرفتن دینی کاملاً نو نیاز به گفت و گو دارد بنابراین در این دوره به خصوص باتوجه به جای خلفای بغداد به آسانی می‌شد مردم را دوباره به کیش کهن خوانند.

۲۱. در گزارش ابن‌اثیر (۴۰۲۹/۹-۴۰۳۰) چنین داریم که افشین با پیروزی بر بابک و با بالا رفتن جایگاهش نزد معتصم هرای فرمانداری بر خراسان را در سر می‌پروراند و می‌خواست با لنگیختن مازیار به جنگ با عبدالله خود را به هتفی که دلش نزدیکتر کند او باور دلش که مازیار در نبرد با عبدالله گوی سبقت را خواهد بود.

۲۲. هنگامی که نویسنده‌ای به گزارش از این گونه متمایل است، می‌توان گمان برد که پیرامون شخص موردنظر را هلمای از مهر پنهان مردم فرا گرفته بوده است.

منابع

- ابن اثیر (۱۳۷۸)، کامل، ترجمه محمدعلی روحانی، تهران.
- ابن اسفندیار (۱۳۶۶)، تاریخ طبرستان، به کوشش عباس اقبال، تهران.
- ابن ندیم (۱۳۸۱)، الفهرست، ترجمه محمدرضا تجدد، تهران.
- اصطخری (۱۳۴۷)، المسالك والممالک، چاپ ایرج افشار، تهران.
- بغدادی، عبدالقاهر (۱۹۲۸)، اصول‌الدین، استانبول.
- دینوری (۱۳۴۶)، اخبار الطول، به کوشش صادق نشأت، تهران.
- سمعی (۱۹۱۲)، کتاب الاتساب، لیدن.
- صدیقی، غلامحسین (۱۳۷۵)، جنبش‌های دینی ایران، تهران.
- طبری، محمد بن جریر (۱۹۷۶)، تاریخ، به کوشش محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت.
- _____ (۱۳۷۱)، تاریخ‌نامه، به تصحیح محمدروشن، تهران.
- طوسی، نظام‌الملک (۱۳۵۵)، سیرالملوک (سیاست‌نامه)، به کوشش هیوبرت دارک، تهران.
- عوفی، محمد (۱۳۵۲)، جوامع‌الحکایات، به کوشش امیرانو کریمی، تهران.
- گردیزی (۱۳۴۷)، زین‌الخبار، چاپ عبدالحی حبیبی، تهران.
- مجموعه‌التواریخ والقصص (بی‌تا)، به کوشش محمدتقی بهار، تهران.
- محمدی‌ملایری (۱۳۷۴)، فرهنگ ایرانی پیش از اسلام و آثار آن در تمدن اسلامی و ادبیات عربی، تهران.
- مسعودی (۱۳۴۹)، التنبیه والاشراف، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران.
- _____ (۱۳۴۷)، مروج الذهب، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران.
- مقدسی (۱۸۹۹-۱۹۱۹)، کتاب البدء و التاریخ، چاپ کلمان‌هوار، پاریس.
- مقبوی، احمد بن واضح (بی‌تا)، تاریخ، بیروت. ■

گونگونگی هستند، به نزدیکی به یکدیگر می‌خواند. به نوشته طبری، مازیار رقیب خاندان طاهر درخراسان بود. به گونه‌ای که حتی المعتصم نتوانست او را وادار به پرداخت مالیات از طریق طاهر بکند. حتی افشین گاهی از خلیفه چیزهایی می‌شنید که گویا آهنگ برداشتن آل طاهر از خراسان را دارد. افشین چون با پیروزی بر بابک ارج و اعتبار خود را بیشتر یافت، چشم طمع بر فرمانداری خراسان دوخت و چون از رقابت مازیار با خاندان طاهر آگاه بود، با نوشتن نامه‌هایی به مازیار او را با دادن وعده و وعید به دوستی و اتحاد با خود و دشمنی با خاندان طاهر می‌خواند. عبدالله طاهر نیز در مقابل می‌کوشید تا خشم خلیفه را علیه مازیار برانگیزاند. در این میان افشین خشنود بود که به مراد خود خواهد رسید. سرانجام مازیار طغیان خود را نسبت به خلیفه آشکار کرد و حتی با نوشتن نامه به بابک او را نیز با خود همدستان کرد...

در تاریخ طبری (۵۹۱۷/۱۳) می‌خوانیم، هنگامی که مازیار به دست عبدالله طاهر افتاد، عبدالله به او گفت: اگر نامه‌های افشین را به او بدهد، از خلیفه خواهد خواست که او را ببخشد. مازیار اعتراف کرد. جستند و چند نامه نزد او یافتند ... هنگامی که معتصم از مازیار درباره نامه‌ها پرسید، او منکر نامه‌ها شد. او را چندان تازیانه زدند که بمرد.

طبری کمی پایینتر درباره مازیار می‌نویسد که می‌خواسته‌اند او را، مانند بابک، سوار بر فیل به حضور خلیفه بیاورند، او از نشستن بر فیل خودداری کرده بود. او را سوار بر استر وارد کردند. معتصم روز پنجم ذی‌قعدة سال ۲۲۵ هجری در دارالعامه نشسته بود. دستور داد تا مازیار را با افشین، که یک روز جلوتر گرفته بودند، بیاورند. مازیار اعتراف کرد که افشین به او نامه می‌نوشت و او را به شورش دعوت می‌کرد. افشین را به زندان برگرداندند و مازیار تاب ضربه‌های تازیانه را نیاورد...

با از میان رفتن بابک و افشین و مازیار، بدون توجه به بود و نبود پیوند و پیمان میان این سه، اوضاع امپراتوری عباسی از نظر دینی تا حدود زیادی آرام گرفت. ایرانیان هم کم‌کم به اسلام خو می‌گرفتند و اختلافها بیشتر مذهبی بودند تا دینی.